

بنهاد زرادکس را خواهم گشت. و بخت رسیده است که بیچ از قاطان  
امیر المؤمنین حسین و اصحاب وی تا ندک پیش از کوه صیحت نشسته  
گشت. نقل یا بلاک دیگر یکی از ثقات کوی که چون سرهای عبداللہ بن زیاد  
و اصحاب و براسجد کوفه آوردند و در رتبه بنهادند و با آنجا رسیدیم  
آواز زدیم شنیدیم که گفتند آمد ناگاه ماری آمد و میان آن سرها  
در آمد و بسوراخ بینی جدا شد زیاد در رفت و ساعتی درنگ کرد  
و بیرون آمد و رفت تا غایب شد باز مردم گفتند که آمد آمد دیگر ماری  
آن ماری آمد و آنچه پیشتر کرده بود کرد و این چند بار مکرر شد.  
کوی دیگر نیز می گویند که در لشکر مقداری در میان بارهای امیر  
حسین رضی الله عنه یا قد بود بعضی آنرا بدقت خود واد دختر وی آنرا  
بزرگ کرد و داد تا از برای وی زیوری سازد چون زرگران زر را باقی  
بود در آتش نهاد و آنچه چیز شد چون شمر آرزو شنید زرگران طلبیدند  
زر را بوی داد که این داد در حضور من در آتش بزرگان آنرا  
در آتش نهاد و آن نیز نابهر شد. و می آرد که شتری چند که از ابر  
المؤمنین حسین رضی الله عنه مانده بود آن بدینسان آرزو گشتند  
چنان تلخ بود که از آن بیچ کسی نتوانست خورد. یکی از ثقات  
گوید که باردی از قیام طای کنته که بنا رسیده است که شما نوشته خیارا  
برای امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه شنیده اید که آنرا بیچ کرده  
ازین قیام پیری که مکررا ازین معنی خبر دهد کنته بدوستی دارم از تو

بشتم

بشتم آنچه خود از ایشان شنیده گفتم من از ایشان شنیدم که می گفتند  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اواءه بظلمة قریش و من ظلم لحدود  
و می گویند که چون یکی از بدینسان در مدینه خطبه خواند و نقل المؤمنین  
حسین رضی الله عنه اظهار داشت کرد شب آنرا در مدینه آواز می شنیدند  
و هاجها و از آنرا ندیدند که می خواند. آنها القاب یونی جهلا حسنا  
ابنیه و بالقداب و الکلیل. کل من فی السماء یخو علیکم خزقی و ملک و قلیل  
قد لیتیم علی لسان ابن داود. و عیس صاحب لایحیل. و یکی از غایبان  
ارضی روم گفته است که در یکی از کتابهای ایشان دیدم که نوشته بودند  
از جمله ائمه قلت حسنا. شفاعت جده یوم المعاد. پرسیدم که این را که  
نوشته است گفته اند می دانیم. و آنرا دیدن ارقم آرزو رضی الله عنه که چون  
این زیاد فرمود که سر سیر المؤمنین حسین را رضی الله عنه بر نیزه کرده  
در کوههای کوفه بگردانند و در غرق خانه خرد بودم چون بهر آن  
رسید از سر وی شنیدم که می خواند اتم حسنت انی اصحاب الکلیف  
و ارفیم کانا من آیاتنا عجبا و اول بیت موی بر اندام من بر خاست  
ند که دم که و الله این سرتست یا ابن رسول الله و امر تو عجب است  
و عجب تر است. می آرد که سمع و زهری رحمت الله در مجلس عبدالملک  
بودند و لید پرسید که دام از شمای دانید که در ره زقل حسین حال  
سنگهای بیت المقدس چه بود زهری رحمت الله گفت چنین پیر کسیده  
است که بیچ سسکی را بر نه آتشند که مکرر در او خرق تازه یا خند

بشتم